

فصل‌نامه پژوهشی تحقیقات زبان و ادب فارسی

دانشگاه آزاد اسلامی - واحد بوشهر

دوره جدید - شماره چهارم، شماره پیاپی: هفتم

بهار ۱۳۹۰ - از صفحه ۳۷ تا ۵۷

«داعی» شاعری گم‌نام در گستره‌ی ادب پارسی*

دکتر مصطفی خدایاری

استادیار گروه زبان و ادب فارسی

دانشگاه آزاد اسلامی - واحد گرمسار

چکیده

رکن‌الدین دعوی‌دار قمی از شاعران ذواللسانین قرن ششم و اوایل قرن هفتم است. تخلص وی در شعر «داعی» است. اصل دیوان داعی در دست نیست. تنها گزیده‌ای از دیوان پارسی و تازی او به جای مانده که اغلب به شکل «قصیده» و در مدح حاکمان سروده شده است.

در این جستار، تلاش نگارنده بر آن بوده است که با معرفی و شناساندن رکن‌الدین دعوی‌دار، نقاب از چهره این شاعر گم‌نام بردارد و بیش از گذشته، عذوبت سخن و قدرت سخنوری او را نشان دهد. از دیگر سو کوشیده است با موشکافی اشعار و تدقیق در دیوان شاعر، پاره‌ای از زوایای نگرش دستگاه اندیشه شاعر و جنبه‌های ادبی و عناصر معنوی چکامه‌های پارسی و تازی او را بنمایاند.

کلید واژه‌ها: داعی، دیوان، زاویه اندیشه، جنبه‌های فنی، عناصر معنوی.

پذیرش: ۱۳۸۹/۱۱/۱۵

* تاریخ دریافت: ۱۳۸۹/۷/۵

پست الکترونیکی: m.khodayari20@yahoo.com

مقدمه

رکن الدین دعوی‌دار قمی، شاعر ذواللسانین سده ششم و اوایل قرن هفتم هجری است^(۱). او از علمای ادب عصر حاضر و از معاریف بنام خاندان دعوی‌دار بوده است. خاندان وی از خاندان‌های معروف شیعه در شهر قم به شمار می‌رفته است و غالباً منصب قضاوت داشته‌اند. دعوی‌دار نیز قاضی زمان و مفتی دوران بود و در نظم و نثر پارسی و تازی استاد بود. در تذکره آشکده آمده: «قاضی رکن الدین دعوی‌دار - اصلش از دار المؤمنین قم، سلسله نسبش به سه پشت به دعوی‌دار قمی می‌رسد. به انواع فضائل آراسته و با کمال فضل خوب می‌نوشته و در مراتب نظم و نثر عربی و فارسی ماهر بوده. و در عهد سلاطین اتابکیه قضاوتی در مدح ایشان گفته و نظر به قابلیت منصب قضای قم و نوشتن فتوی به او مقرر بوده. آخر در تبریز وفات یافت.» (آذر، ۱۳۳۶، ج ۳، ص ۱۲۵۰)

آنچه در باب بدایت حال و آغازین زندگی دعوی‌دار قمی باید گفت این است که وی با شور و اشتیاق وافر، سرگرم فراگیری علوم ادبی و تحصیل ادب تازی و پارسی بوده است؛ چه استادی و حذاقت وی در هر دو زبان و کثرت اطلاعات وی از فرهنگ اسلامی بیانگر فراگیری ممتد و طولانی وی است.

داعی در زادگاهش قم منصب قضاوت را عهده دار بوده است و در همان دیار، زبان به شعر گشوده آنگاه به مدح سادات شیعه، حاکمان، وزرا و پادشاهان قم، ری و مازندران پرداخته است. رکن الدین دعوی‌دار، متخلص به داعی^(۲) با خاقانی، فلکی شروانی، کمال الدین اسمعیل، اثیرالدین اومانی و دیگر شاعران روزگار خود معاصر بوده است. او با برخی از این شعرا، مراوده و پیوند دوستی داشته است. ظاهراً داعی پایان زندگانی‌اش را در شهر تبریز گذرانده، در همان‌جا نیز در گذشته است.

اصل دیوان رکن الدین در دست نیست، تنها گزیده‌ای از دیوان تازی و پارسی وی به جای مانده که به همت علی محدث تصحیح شده است^(۳). مطابق گفته مصحح، مجموعه ابیات به جای مانده دیوان وی جمعاً ۳۲۷۷ بیت است که ۹۰۳ بیت آن شعر عربی و ۲۳۷۴ بیت آن شعر فارسی است.

در این مقال بر آنیم که چامه‌های «داعی» را بر اساس زوایای فکری شاعر و مضامین اشعار و پاره‌ای از نمودهای فنی و معنوی شعر وی بررسی و ژرف کاوی کنیم. بدین سبب نگارنده برای نمایش استعداد سخنوری و هنر والای شاعر، نمونه‌هایی از شعر پارسی و تازی او را به عنوان شاهد بحث برای تبیین بیشتر آورده است. اساس کار در این پژوهش «دیوان رکن الدین دعویدار قمی» مصحح علی محدث بوده است.

سیری در چامه‌های داعی

رکن الدین در اصل شاعری مداح است و پرواضح است که «قالب اصلی و متداول‌تر شعر برای مدح در طی قرن‌های متمادی قصیده بوده و قسمت مهمی از مداخل شاعران در قالب قصیده انجام می‌گرفته است و شاعرانی مانند رودکی، کسایی، دقیقی و دیگران از جمله نخستین مدیحه سرایان بوده‌اند بیشتر مداخل خود را در قالب قصیده سروده‌اند». (وزین پور، ۱۳۷۴، ص ۳۰۹). از این رو دعویدار نیز اغلب اشعار عربی و پارسی خود را که در آنها به مدح ممدوحانش پرداخته در قالب قصیده سروده است. با این همه چامه‌های وی از حیث مضامین بکر، عناصر خیال، توصیفات طبیعی و تعبیرات دل‌نشین به گونه‌ای است که روانی و استواری و جزالت خاصی به شعر او بخشیده است.

داعی در انشای چامه‌های فارسی اش متأثر از شعرای سبک عراقی بوده لیکن «در اشعار تازی خود تحت تأثیر شعرای جاهلی و شعرای متقدم عرب قرار داشته است»^(۴) (محدث، ۱۳۶۵، ص ۲۶) و «مهم‌ترین امتیاز شعر عربی او این است که تسامحات و اشتباهات ادبی در آنها دیده نمی‌شود. شعر عربی او استوار و موافق با قواعد ادب عرب است». (محدث، ۱۳۶۵، ص ۲۶).

پاره‌ای از چکامه‌های داعی در محور عمودی خیال و جهت کلی شعر تا حدی سست و ضعیف است. البته، «بررسی شعر فارسی، به روشنی نشان می‌دهد که محور

عمودی خیال، همواره ضعیف و دور از خلق و ابداع بوده» (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۵، ص ۱۷۰). لکن با بررسی نقادانه و ژرف اشعار دعویدار، حاصل تحصیل، بیانگر این دقیقه باریک است که محدودیت خیال شاعر در محور عمودی و از دیگر سو درباری بودن شعر او، حوزه اندیشه و تأملاتش را در تنگنا قرار داده است. بدین سبب شاعر با بهره گیری از محور افقی و با آفرینش تصاویر بدیع و نو توانسته است منقصت و کاستی کلامش را که در محور عمودی حادث شده به نوعی اعتدال و کمال بخشد و آن را از ابتدال مصون بدارد.

داعی در چکامه‌ای از ممدوح خود انتظار دارد که نسخه‌ای از دیوان شعر خاقانی را برای او بفرستد:

توقع است که دیوان شعر خاقانی اگر به دست کند از کسی وگر دارد
فرستد از پی خادم که خادم این منت چو طوق گردن داند چو تاج سر دارد
(داعی، ۱۳۶۵، ص ۱۶۹)

شاعر، نام نیک و ذکر جمیل بعد از مرگ را می‌ستاید و این مضامین از جمله مواردی است که نه تنها بسامد بالایی در اشعار او دارد بلکه از مفاهیم کلیدی است و در دستگاه اندیشه شاعر از مسائل بنیادی محسوب می‌شود. او در اغلب قصایدش بر آن است تا ممدوحش را به کسب نام نیک ترغیب کند؛ زیرا بر این باور است که این دنیای سپنجی ماندگار نیست:

وإنَّ حُسْنَ الذِّكْرِ خَيْرٌ لِّلْفَتَى
مِن نَّسَبِ تُلُوِي بِهِ الزَّعَاذِعِ
(همان، ص ۶۲)

همانا نام نیک برای جوانمرد بهتر از ثروت و دارایی است؛ زیرا سختی‌ها و حوادث روزگار ثروت و دارایی را نیست و نابود می‌کند.

و در جای دیگر می‌سراید:

إِنَّ الْجَمِيلَ مِنَ الثَّنَاءِ مُخَلَّدٌ وَ الْمَرْءُ فِي ذُنْيَاهُ غَيْرُ مُخَلَّدٍ

(همان، ص ۷۱)

همانا نام نیک پاینده است در حالی که انسان در این دنیا جاویدان نیست .

در دیوان داعی، شکوه از ستیز روزگار با بخردان، بدبینی از وضع زمانه، ناپایداری جهان و خذلان علما بسیار به چشم می‌خورد و شاعر بیش و پیش از هر چیز این‌گونه مضامین را جهت تشفی قلب دردناک‌اش می‌سراید:

جَارَ الزَّمَانُ وَ أَهْلُوهُ عَلَيَّ فَمَا أَجَارَتِي أَحَدٌ مِنْ خَطَبِ جَوْرِهِمْ
إِنَّ أَغْرَبَ الدَّهْرِ فِي ضَيْمِي وَ أَزْ عَجَبِي فَغَرِبَ مُرْهَفِ صَبْرِي غَيْرُ مُثَلِّمٍ

(همان، ص ۵۳)

روزگار و مردمانش بر من ستم کردند حتی در برابر یکی از ستم‌های بزرگشان مرا پناه ندادند و حمایت نکردند. اگرچه روزگار در ستم من کار عجیب و غریبی انجام داده است اما لبه تیز صبرم شکاف بردار و رخنه پذیر نیست.

او معتقد است که زمانه دشمن خردمندان است و بخردان همواره با رنج و محنت قرین‌اند: (۵)

با اهل خرد جهان به کین است مرد هنری از آن غمین است
آن کو به بر خرد مهین تر زین ازرق بی خرد مهین است
با هر که نشانی از خرد است با محنت و رنج هم‌نشین است
آزاده همیشه خود برین بود تا گردش گنبد برین است

(همان، ص ۱۸۰)

سخنان حکیمانه، موعظه و پند و اندرز در اشعار دعویدار مقامی ویژه دارد:

يَا لَيْتَ شَعْرِي وَالرَّدَى غَايَةً مَا تَذُخِرُ النَّفْسُ لِيَوْمِ التَّنَادِ

(همان، ص ۶۶)

ای کاش می دانستم نفس برای روز قیامت چه توشه ای ذخیره می کند در حالی که سرانجام انسان نابودی است .

و نفس خود را مخاطب قرار می دهد و می گوید :

تَزَوَّدِي يَا نَفْسُ وِ اسْتَكْثَرِي مِّنَ التَّقَىٰ إِنَّ التَّقَىٰ خَيْرٌ زَادٍ
(همان، ص ۶۶)

ای نفس زاد و توشه بردار و پرهیزگاری را افزون کن همانا پرهیزگاری بهترین توشه است.

او معاند عیب جویی از انسانها است. انزجار خود را از عیب جویان به صراحت بیان می‌کند. دعویدار ستایشگر «صمت» و خاموشی است و زشت خوئی و رعونت را نفرین می‌کند:

مکن در کار مردم جست و جویی میاور با سرخود گفت و گویی
دم اندرکش ز عیب خلق جستن چو خواهی کت نباشد عیب جویی
خموشی همره خود کن که هرگز نیابی در جهان همره چنوبی
مکن با مهتران خویش کوشش که سنگی در نماند از سبویی
به دست خویش گردی بر مینگیز که از عذرش بیاید شست و شویی
به خوش خوئی دل مردم به دست آر که نفرین باد بر هر زشت خوئی
مشو خود بین چو چوگان تا نگردی ز هر سو خسته زخمی چو گویی
(همان، ص ۲۰۲)

رکن الدین در قصیده ای که به مدح ربیب الدین پرداخته است آن را از جهت بکری موزونی و خوش سیمایی عروس خوانده بدین سان اظهار غرگی و تفاخر کرده است :

منم آن داعی دولت که به هنگام ثنات نکته‌ها زایدم از طبع بدین غرایی
این قصیده چو عروسی است که دل‌ها ببرد از بی بکری و موزونی و خوش سیمایی

همه صاحب سخنانش بستایند و سزد
نو عروسی که چنین باشد اگر بستایی
(همان، ص ۱۴۵)

شاعر در اشعارش به کرات از اصطلاحات بازی نرد و شطرنج بهره برده است:
گه گه بی کسوف برین رقعہ فلک
شاه نجوم مهره صفت در ششدر است
(همان، ص ۱۳۵)
فلک به قهر ورا کعبتین خود مالد
که هیچ خصل ندارد تو هفده عذرای
(همان، ص ۱۶۶)

«از نظر گاه اسلام، قباحه باده نوشی و جرم می‌خوارگی به اندازه‌ای است که آن را از گناهان کبیره و در ردیف بت‌پرستی شمرده‌اند، چنان‌که از پیامبر (ص) است که فرمود شارب الخمر کعابد الوثن نوشنده شراب چون بت‌پرست است». (رزمجو، ۱۳۸۲، ص ۶۴). مع الوصف داعی همگان را به اکبر الکبائر یعنی باده نوشی دعوت می‌کند و به ستایش می‌و می‌خوارگی می‌پردازد. او می‌گساری را برای نشاط و سرمستی و به اصطلاح امروز برای فرار از غم و رهایی از عقل تجویز می‌کند؛ لذا در بیان این‌گونه موارد لأبالی است می‌داند که گستاخی می‌کند لیکن می‌گوید:

مَضَى جُنْحُ الدَّجَى فَيَجْنَحُ قَلِيلاً
إِلَى شُرْبِ الْمُدَامِ بِلَا جُنَاحِ
(همان، ص ۴۱)
پاره‌ای از شب تاریک سپری شد پس اندکی هم به شراب‌خواری که گناهی بر تو نیست روی بیاور. همو در جای دیگر می‌سراید:

تَبَسَّمَ ضَاحِكاً نَغْرُ الصَّبَاحِ
فَنَحَى عَلَى الصَّبُوحِ مَعَ الصَّبَاحِ
(همان، ص ۴۱)

دهان با مداد لب‌خندی زد در حالی‌که دندان‌هایش از خنده نمایان بود پس به سوی شراب صبحگاهی با معشوق زیبا چهره بشتاب.

و در جای دیگر به مدد امکانات ادبی و صور خیال، باده نوشی را می‌ستاید و بر خلاف حکم شریعت و دین، صریحاً می‌خوارگی را در بزم پادشاه روا و مباح می‌داند:

گاورس زربرون کن از خم که مرغ شبگیر از بهر لجه نور آورد بیضه در پر

هنگام صبح می کش از دست ساقی خوش با مطربی خوش الحان بر بانگ عود و مزهر
هرچند شرع و دین شد منکر برین سخن‌ها گویند تا کی آخر زین گفته‌های منکر
دادم جوابشان من که این رخصه نیست إلا در بزم شاه عادل بر پادشاه صفدر
(همان، ص ۹۱)

پر واضح است شاعر در این ابیات از جاده صواب شعر عدول کرده است؛ زیرا با این بیان، ترک ادبی شرعی را مستلزم دانسته است فی الواقع «این جمله ناشایسته است و دلیری بر شریعت و دلیل کننده بر بی اعتقادی شاعر و فتور قوت صدق او در دین، نعوذ بالله من الضلاله بعد الهدی» (رازی، ۱۳۷۳، ص ۲۸۱).

برخی دیگر از ویژگی‌های نمایان و برجسته ادبی و معنوی قصاید رکن الدین که درخور تبیین و تحلیل است عبارتند از:

۱- ادب سؤال :

نکته‌ای که یاد آوری آن مهم است این است که شاعران مداح، همواره در طول تاریخ ادب پارسی برای دریافت صله و عطیه از سوی پادشاهان گاه تن به هر خواری و پستی داده‌اند؛ و به جهت مطامع و حطام پست دنیوی دُر لفظ دری را به پای خوکان ریخته‌اند. چنان‌که شاعر « از مخدوم چیزی معین چون غلامی یا اسبی یا چیزی دیگر که مخدوم را بدان التفاتی بیشتر تواند بود بخواهد، چنانکه گفته‌اند:

عیدی و نوروزی از شه هیچ نستانم مگر بارگی خاص و ترکی درج گوهر بر میان
و این جنس سؤال دلیل وقاحت شاعر و تهتک طبع او باشد» (رازی، ۱۳۷۳، ص ۲۸۲).
لکن داعی به هنگام درخواست صله و اظهار نیاز، ترک ادب در سؤال نکرده تا به تبع

آن از ممدوح به الحاح و ابرام چیزی بطلبد. بلکه او با سخنان دل‌نشین و نغز و با رعایت «حسن طلب» آمال و آرزوی خویش را به بهترین وجهی مطرح کرده است:

سر فرازا از سر فضل فراموش مکن آنچه خادم ز جناب تو بدان موعودست
تا مگر همت و سعی تو رساند به حصول آنچه دانی که درین باب ورا مقصودست
حاسد جاه تو را باد حسد هر دم بیش که نه در حضرتت اسباب کرم مفقودست
(داعی، ۱۳۶۵، ص ۲۰۰)

همو او در جای دیگر می‌سراید:

إِنْ هِيَ رُدَّتْ فَلِزَيْفٍ بِهَا أَوْ حَسُنْتَ فِي الْعَيْنِ فَهُوَ الْمُرَادِ
(همان، ص ۶۸)

آن سیم و درهمی که نیکوست و در چشم انسان زیباست مورد آرزوست *
باز می‌گوید:

نصیب داعی دولت ز جود و مکرمتت همیشه نعمت و تشریف و اسب و استرباد
(همان، ص ۱۰۵)

و نیز به صراحت می‌سراید:

من آن کنم که سخن پروران کنند تویی که بیش از آنچه کریمان کنند بتوانی
(همان، ص ۱۵۸)

او از ممدوح می‌خواهد که قرض او را ادا کند:

قرضی که از رهی کرم‌ت ملتزم شدست هنگام آن رسید که ذمت بری کند
(همان، ص ۱۹۲)

و از فقر و بی‌نوایی شکوه دارد:

کزین دهر نا اهل حاش الوجوه خری چه که یک توبره‌ام آرزوست
بدین بی‌نوایی چنین زندگی زاسلام دورم اگر آرزوست
(همان، ص ۱۸۸)

گاه چنان از قحطی سخنا ناله دارد به نظر می‌رسد نه تنها تقاضای صله ندارد، بلکه ظاهراً صله گرفتن راعیب می‌داند:

در این عهد ناخوش که قحط سخاست نگویم که سیم و زرم آرزوست
نه در خاطر و دل بگردد مرا که این اسب و آن استرم آرزوست
(همان، ص ۱۸۸)

عناصر اساطیری

«بهره‌گیری از تصاویر و عناصر اساطیری در شعر کهن و جدید فارسی، سنتی دیرین است. این عناصر در شعر شاعران ادوار مختلف، نقش‌های متفاوتی دارند. شاعران سده‌های ششم و هفتم اشارات و مفاهیم اساطیری را برای تفاضل و تفاخر علمی و به منظور نمایش و بیان فضیلت علمی به کار می‌گرفتند، صوفیان شاعر از عناصر اساطیری برای گسترش و عمق بخشیدن به تجربه‌های دینی خویش بهره می‌بردند. برخی دیگر نیز تصویرهای اسطوره‌ای را در خدمت تقریر و توضیح اندیشه یا آرایش کلام قرار می‌دادند.» (فتوحی رودمعجنی، ۱۳۸۶، ص ۲۸۱)

همان‌گونه که ذکر شد بدیهی‌ترین تجلی کاربرد عناصر اساطیری را در دواوین شعرای قرن ششم و هفتم می‌توان مشاهده کرد و پرواضح است که تصاویر شاعرانه به نیروی این اساطیر سر به اوج و کمال ادبی می‌سایند. در اشعار گویندگان این دوره‌ها عناوین و اسامی اساطیری تا حد مشابه به یا مستعار منتهی تنزل پیدا می‌کند و گاهی شعرا در تصویرهای شاعرانه مبالغه آمیز، ممدوح را بر شخصیت‌های اساطیری برتری می‌دهند. چاهه‌های دعویدار نیز از این قاعده مستثنی نیست. قصاید او سرشار از اساطیر ایرانی و اسلامی و سامی است؛ هرچند بسامد اسطوره‌های ایران بسیار بالا است، لکن شاعر عنایت ویژه‌ای به اساطیر دینی و شخصیت‌های قرآنی داشته است. او از عناصر اساطیری و گاه دینی برای توصیف مشبه و مبالغه در آن بهره برده است. در این جاست که مفهوم بی‌کرانه اسطوره را به قلمرو محدودمانند ممدوح و... می‌آورد. در این روند، خیال شاعر در فضای اساطیری به سوی واقعیت ره می‌سپارد. داعی به سهولت ازباب اغراق شاعرانه اسطوره‌های بزرگ ایرانی و دینی را نثار صفات ممدوح می‌کند تا از این رهگذر عظمت مقام ممدوح را بستاید. نمونه:

قدر کیخسرو و بازار فریدون شکند
فرّ جم و هنر رستم دستان دارد
(داعی، ۱۳۶۵، ص ۱۲۹)

صاحب^(۶) و حاتم طایی^(۷) چه کنی پاس که هست
رای او صاحبی و همت و جودش طایی
(همان، ص ۱۴۴)

کفایت و کف او هر زمان به رشک آرند
روان صاحب کافی و حاتم طایی
(همان، ص ۱۶۶)

با نام سخاوت تو ننگ است
افزون گه عدل و حسن سیرت
بر حاتم و معن^(۸) و آل برمک
از کسری و اردشیر بابک

(همان، ص ۱۸۲)

اسکندر دوم آمد که خاک درگه اوست
چنان عزیز که شد بنده آب حیوانش
(همان، ص ۱۰۴)

بوده به وقت سخا حاتم طایی رهیش
گشته به روز و غا رستم یل چاکرش
(همان، ص ۱۲۰)

خاک وزر جعفری^(۹) هر دو بر او یکی است
زنده‌گر اکنون شدی خاک شدی جعفرش
(همان، ص ۱۲۰)

شاعر در ابیات بالا از اساطیر ایرانی و یونانی و تازی همچون، کیخسرو، صاحب کافی، فریدون، اسکندر، حاتم طایی، معن بن زائده، آل برمک، کسری، اردشیر بابک، رستم، جعفر برمکی، نوشیروان، ارسطو و افلاطون نام می‌برد؛ آنگاه بر سبیل «تشبیه تفضیل» الفاظی می‌آورد که دال بر مزیت و رجحان مشبه می‌کند؛ به عبارت دیگر او ممدوح را به تمامی عناصر اساطیر برتری داده است.

رکن‌الدین با دانش گسترده خود درباره‌ی علوم زمان و اساطیر ایرانی و سامی، به کلامش رنگ خاصی بخشیده است گاهی در اشعار او عناصر اساطیری در حد و اندازه یک مشبه به یا مستعارمنه تقلیل یافته است. از جمله:

یکی کریم نشان ده مرا که رستم وار
دهد نوید خلاصی به بیژن محبوس

(همان، ص ۱۷۴)

زهی به سعی کرم همّت مبارک تو چنانکه همّت رستم به هفت خوان آمد
(همان، ص ۱۱۰)
گر جهان پر شود از دعوت فرعون چه باک تیغ او معجزه موسی عمران دارد
(همان، ص ۱۲)

دم غنیمی

«دم غنیمی، جهان‌بینی خاصی است که بن‌مایه‌ی آثار شاعران بوده است. در اشعاری که بر محور این بن‌مایه سروده می‌شود، شاعر از کوتاهی عمر و بی‌بنیادی لذایذ و خوشی‌ها سخن می‌گوید و گذشت عمر را یادآوری می‌کند». (داد، ۱۳۸۰، ص ۱۳۳)
دعویدار در جای جای قصاید خود به گونه‌ای مختلف این معنی را پرورده است که گذشته سپری گشته، آینده هنوز به وقوع نپیوسته است. بنابراین باید آدمی فرصت را غنیمت شمرد و فارغ از ماضی و مستقبل از حال و وقت به نحوی مطلوب بهره‌مند شود. دعویدار معتقد است آن لمحاتی که انسان در پی لذت‌جویی و کامیابی است، جز عمر به حساب نمی‌آید. او پیوسته آدمی‌زادگان را به طرب و شادمانی فرا می‌خواند و گوشزد می‌کند که به نقد «حال» اقبال و از «آینده» مقلّز، نسیه و ناآمده ادبار نمایند. او بر این باور است یاد کرد گذشته و آینده به غبن و زیان آدمی می‌انجامد:

دی رفت و کار فردا ماندست در مشیت امروز که اندر اوپی در کام دل به سربر
هر دم که بگذرانی در لذتی و عیشی گر ز آنکه هوشمندی آن دم ز عمر مشمر
(داعی، ۱۳۶۵، ص ۹۸)

با دل شدگان عشق پرور در عیش فرا و در طرب کوش
امروز که فرصت است در یاب نقدی داری به نسیه مفروش
در جام بلور کن می‌لعل تا خسرو خسروان کند نوش
(همان، ص ۱۰۶)

تو آنچه رفت رها کن مکن ز نامده یاد
کزین دو چیز خردمند را زیان آمد
سماح خرگهی آغاز کن که صاحب‌دل
چو عهد موسم گل دید شادمان آید
(همان، ص ۱۰۹)

و در یکی از قصاید عربی‌اش می‌گوید:

عَالَجَتْ مِنْ قَبْلُ تَبَارِيحَ الْجَوَى
فَأَسْعِدُ زَمَانًا بِالْوَصَالِ وَ إِسْلَمَ
(همان، ص ۱۳)

دردهای عشق را مداوا کردی حالا مدتی با وصال کامیاب و بی‌گزند باش.
به هنگام بررسی سرودهای رکن الدین دعوی‌دار، درمی‌یابیم با آنکه وی با مشرب
فلسفی خیام یا اندیشه‌خیامی^(۱۰) در ژرفا توافقی ندارد اما کم و بیش با خیام هم‌نوایی
می‌کند و برخی از اندیشه‌های خیام به اشعار او راه یافته است.

ضرب‌الامثال

در دیوان داعی، امثال و شبه‌مثل‌های فراوانی به کار رفته که ثمرهٔ تتبع گستردهٔ شاعر
در ادبیات پارسی و عربی است. او در بکارگیری آنها مهارت و استادیش را به
شایستگی نمایانده است:

رَامُوا مَدَى شَأَوْهُمَا فِي الْعُلَى
وَ دُونَ مَارَامُوهُ خَرَطُ الْقَتَادِ
(داعی، ۱۳۶۵، ص ۶۷)

همت والای آن دو شخصیت (معین الدین و قوام الدین)^(۱۱) نهایت بزرگی طلبید و
آن کار جز با رنج فراوان به دست نیامد.

«خَرَطُ الْقَتَادِ» در فرهنگ‌ها به معنی «دست کشیدن بر چوب خار نازک از بالا آسانتر
است» آمده و تازیان «کار مشکل» را بدان مثال زنند. بیت به ضرب المثل «دُونَ ذَلِكَ
خَرَطُ الْقَتَادِ» اشاره می‌کند.

لَا غَرَوَ إِنَّ رَاقَ الْوَرَى أَخْلَاقُهُ
فَأَنَّهَا شِنْشِنَةٌ مِنْ أُخْرَمِ
(همان، ص ۱۷۵)

اگر اخلاق او مردم را شگفت‌زده کرد، تعجب آور نیست؛ زیرا سرشت او مثل شب بوی وحشی معطر است.

بیت ناظر به ضرب‌المثل «شِنْشَنَةُ أُعْرَفَهَا مِنْ أَخْزَمِ» است و اعراب به هنگام «کمال مشابَهت دو چیز یا دو کس» از آن بهره‌گیرند.

نمونه‌های دیگر از ضرب‌المثال فارسی را در دیوان دعوی‌دار ملاحظه کنید:
ز جور دهر هر آن کس که جز به درگه او پناه ساخت ز باران به ناودان آمد
(همان، ص ۱۱۰)

در بیت به ضرب‌المثل «کردم از باران حذر در ناودان آویختم» اشاره رفته است.

چيست حاصل دُم خر پيمودن هر کسی را که بدین خر بار است
(همان، ص ۱۴۶)
مقصود شاعر در مصراع اول این ضرب‌المثل است «دُم خر به پيمودن دراز نشود».
(دهخدا، ۱۳۷۴، ج ۲، ص ۸۲۴)

فخرالدین اسعدگرگانی در منظومه ویس و رامین گوید:

بیمودم دم خر چند گاهی گرفتم بر هوای دیو راهی

من خاک در تو می خورم شب تا روز تو می خوری و خاک به لب می‌مالی
(همان، ص ۲۲۵)

مبتنی است به مثل «خاک بر لب مالیدن» که به هنگام انکار چیزی به کار می‌رود.^{۱۲}

سنایی چقدر هنرمندانه این تمثیل را به کار برده است.

تو شناسی که نیست هزل و مجال نوش کن و خاک بر لب مال

تضاد

ناسازی واژه‌های ناهم‌ساز که در علم بدیع بدان صنعت «تضاد» گویند گونه‌ای از صنایع بدیعی است که پیوسته در گستره ادب پارسی به وفور تجلی یافته است. حافظ،

سعدی و فردوسی از جمله شاعرانی‌اند که این شیوه و اسلوب سخن را در سروده‌هایشان در اوج ظرافت و لطافت ادبی به نمایش گذاشته‌اند. دعوی‌دار در چکامه‌هایش از این صنعت به زیبایی بهره جسته است. از آن جمله در قطعه‌ای از شعرش، دو واژه ناهم‌ساز «کاهش و افزایش» را به گونه‌ای هنرمندانه در قالب فعلی به کار گرفته است:

مهر من گر نکاست از دل تو	برنگردم مگر بیفزاید
خون دل خوردم و بکاست مگر	که به خون جگر بیفزاید
چه کنم سر ز عشق نتوان تافت	گر بکاهد و گر بیفزاید
هرچه اندوه تو بکاست ز من	صدر نیکو سیر بیفزاید
و آنچه کم کرد از وفا مه‌رت	سرور دادگر بیفزاید

(داعی، ۱۳۶۵، ص ۱۵۰)

تأثرات از سخنان گهربار

از روزگاران دیرباز تا به امروز، کلام نورانی الهی و سخنان گوهرین معصومین، رونق‌بخش گفته‌های منظوم و منثور شاعران و نویسندگان ایرانی بوده است. تا به جایی اگر بگوییم هیچ اثری نمی‌توان یافت که از آیات الهی و احادیث نبوی و امامان پاک بی‌بهره باشد، گزافه نگفته‌ایم. از این رو دعوی‌دار نیز از شاعرانی است که در دیوان خود از سخن خدای بزرگ و پیامبر گرامی (ص) و امامان والا تأثیری ژرف یافته، بدین‌سان با ذکر این گونه سخنان و یا تضمین واژه‌ها و مفاهیم آیات و احادیث اشعارش را، آرایشی دل‌نشین و رنگ روحانیت بخشیده است. اینک به شواهدی از تأثرات وی از آن بیانات دُرربار اشاره می‌شود:

لَئِنْ ضَاقَتْ رِحَابُ الْأَرْضِ عَنَّا قَصَدْنَاهُ بِأَمَلٍ فِسَاحٍ

(داعی، ۱۳۶۵، ص ۴۹)

اگر چه فراخی زمین بر ما تنگ شد (لیکن) ما با آرزوهای وسیع آهنگ آن کردیم. مضمون بیت اشارتی است به آیه ۲۵ سوره توبه «ضَاقَتْ عَلَیْکُمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحَبَتْ» یعنی «زمین با همه فراخی بر شما تنگ گردید».

يُوحَىٰ إِلَيْنَا طَرْفُهَا بِطَرْفِهِ لِمِثْلِهَا يَفْعَلُ كُلُّ عَامِلٍ

(همان، ص ۴۳)

چشمش در یک چشم به هم زدن به سوی ما اشاره کرد (و گفت) آنکه تلاش کند باید برای این چنین پاداشی (بهشت) بکوشد.

مصراع دوم، مأخوذ از قرآن کریم آیه ۶۱ سوره الصافات «لِمِثْلِ هَذَا فَلْيَعْمَلِ الْعَامِلُونَ» دارد.

معنی آیه مبارکه چنین است: برای چنین (پاداشی) باید کوشندگان بکوشند.

مَنْ كَانَ لِلَّهِ فِي الْحَالَاتِ كَانَ لَهُ مُعَاوَنًا فَحَبْلِ اللَّهِ فَاغْتَصِمِ

(همان، ص ۷۰)

هر کسی در تمامی حالات برای خدا باشد خداوند یاریگرش می‌شود پس تو هم به ریسمان الهی چنگ بزن.

بیت اشاره به حدیث «مَنْ كَانَ لِلَّهِ كَانَ اللَّهُ لَهُ» (فروزانفر، ۱۳۷۰، ۱۹) و سوره آل عمران آیه ۱۰۳ «وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا» دارد.

أَصْلٌ رَسَا وَأَلْفِرْعُ مِنْهُ عِلَا حَتَّىٰ عَلَىٰ الْجُوزَاءِ يَسْتَعْلِي

(همان، ص ۸۱)

او اصلی است که در زمین استوار است و شاخه آن به سوی آسمان اوج گرفت؛ به گونه‌ای که می‌خواست از برج جوزا نیز فراتر رود.

این بیت مقتبس است از آیه ۲۴ سوره ابراهیم «أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ كَلِمَةً طَيْبَةً كَشَجَرَةٍ طَيْبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ».

زَارَتْ لِمَاماً فَلَمَّتْ فِي الْهَوَى شَعْتِي وَ أُوذَعْتَنِي إِذَا مَا وَدَّعْتُ كَمِي
(همان، ص ۵۲)

یک روز در میان، مرا زیارت کرد پس حال نابسامان مرا در عشق و دوستی اصلاح کرد و مرا ترک کرد هنگامی که جنون و دیوانگی را رها کردم.

این بیت به این حدیث اشاره دارد: يَا أَبَاهِرِيرَةَ زُرْ غَبّاً تَزِدْ حُبّاً.
(فروزانفر، ۱۳۷۰، ص ۲۱۰) و یادآور این دو بیت مولانا است:

نیست زُرْ غَبّاً طریق عاشقان سخت مستسقی است جان صادقان
نیست زُرْ غَبّاً طریق ماهیان زان که بی دریا ندارد انس جان

همیشه تازیبی حرص عمرصاحب شیب به خیره آرزوی رجعت شباب کند
(همان، ص ۱۷۸)

ناظر به این حدیث نبوی است: يَهْرُمُ ابْنُ آدَمَ وَيَبْقَى مَعَهُ الثَّنَانُ: الْحِرْصُ وَطَوْلُ الْأَمَلِ.

در دعوی بینت به هر حال شرط است به نزد اهل فتوی
الا مدحت که هرچه گویند خود بینت است و محض دعوا
مضمون ابیات به این احادیث نبوی اشاره می‌کند: «الْبَيْنَةُ عَلَى الْمُدْعَى وَالْيَمِينُ عَلَى الْمُدْعَى عَلَيْهِ». «الْبَيْنَةُ عَلَى الْمُدْعَى وَالْيَمِينُ عَلَى مَنْ أَنْكَرَهُ». (محدث، ۱۳۶۵، ص ۱۱۳)

نتیجه‌گیری

حاصل سخن این است که رکن‌الدین دعوی‌دار قمی، متخلص به «داعی» به هر دو زبان فارسی و عربی تسلط کافی داشته است. چامه‌های فارسی و عربی او از دیدگاه اسلوب شعری، از سلاست، روانی، متانت، استواری، و سادگی برخوردار است. در دستگاه اندیشه شاعر، مضامینی مثل، شکوه از زمانه، ناپایداری دنیا، تنفر از عیب‌جویی، بیان سخنان حکیمانه و خیرخواهانه و از این دست سخنان به وفور ملاحظه می‌شود. او در بیان موضوعاتی مثل غنیمت شمردن عمر و بهره‌مندی از اوقات به اندیشه خیام نزدیک شده است. لیکن تفاوت‌های فاحشی بین اندیشه او و خیام در ژرفا دیده می‌شود. داعی در شعرش از آیات الهی و سخنان پاک معصومین و ضرب‌الامثال و ترفندهای بدیعی و صورخیال متأثر شده؛ در عین حال توانسته است این شیوه سخن را در سروده‌هایش در اوج ظرافت و لطافت ادبی به نمایش بگذارد. وی به هنگام «ادب سؤال» و درخواست صله از ممدوحانش، ترک ادب در سؤال نکرده است. قصاید او سرشار از نام‌های اساطیر ایرانی و سامی است؛ لیکن از باب اغراق شاعرانه این اسطوره‌ها را نثار صفات ممدوح می‌کند تا از این رهگذر منزلت ممدوح را به تصویر بکشاند.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

پی‌نوشت‌ها

۱- سال تولد و وفات شاعر دقیقاً معلوم نیست، لیکن تا سال ۶۱۴ هجری زنده بوده است برای شرح حال این شاعر، به <فهرست منتجب‌الدین و عرفات العاشقین> مراجعه شود.

۲- عنوان شعری شاعر «داعی» بوده است، برای نمونه به این ابیات توجه کنید:
نصیب داعی دولت ز جور و مکرمتت همیشه نعمت و تشریف و اسب و استر باد
(داعی، ۱۳۶۵، ۱۰۵)

بهره دارد همه کس آب رخ از خاک درت داعی از فرط شقاوت همه حرمان دارد
(همان، ص ۱۳۱)

منم آن داعی دولت که مرا مدح تو مایه هر اشعارست
(همان، ص ۱۴۷)

۳- رکن‌الدین دعویدار در مقدمه‌ای که به نثر عربی بر دیوان خود نوشته، می‌گوید که دیوانش را به فرمان عزالدین یحیی بن شرف‌الدین محمد عزالدین یحیی الشهدی گردآورده است. صاحب «عرفات العاشقین» نیز می‌گوید: «کلماتش قریب به ده‌هزار بیت باشد و اشعار فارسی او بیش از دو هزار بیت شمار نیافته است، اما ظن غالب آن است که قریب به چهار هزار بیت باشد». (محدث، ۱۳۶۵، ص ۲۲)

۴- شاعر در سرودن اشعار تازی بسیار توانا بوده است. و در شیوه شاعری شباهت چشمگیری بین شعر عربی او با اشعار ابن‌فارض و بوصیری ملاحظه می‌گردد. هر سه شاعر قصیده میمیه‌ای دارند با این مطلع‌ها:

ابن فارض: هَلْ نَارٌ سَلَمَى بَدَتْ لِيلاً بَدَى سَلَمٍ أَمْ بَارِقٌ لَاحَ فِي الزُّورَاءِ فَالْعَلَمِ

(البورینی، بدرالدین)، شرح دیوان ابن‌فارض، ص ۷۱

بوصیری: أَمِنْ تَذَكُّرٍ جِيرَانِ بَدَى سَلَمٍ مَزَجَتْ دَمْعاً جَرَى مِنْ مُقْلَةٍ بَدَمِ

(التونجی، محمد، شرح دیوان البوصیری، ص ۴۲۰)

رکن‌الدین: وَ قِفَا نُسَلِّمَ عَلَي رِبْعِ بَدَى سَلَمٍ عَسَى سَلِيمُ الْهَوَى يَنْجُو مِنَ السَّقَمِ

(محدث، ۱۳۶۵، ص ۵۱)

یادآوری: تمامی ابیات عربی شاعر که در این مقاله ذکر شده، نگارنده این سطور به فارسی ترجمه کرده است.

۵- این مضمون در ابیات و قصاید زیر هم مشاهده می‌شود:

ب ۷/ص ۱۳۹، ب ۹/ص ۱۷۹، قصیده ۱۸۰/ قصیده ۱۸۸/ص

۶- ابن عباده اسماعیل مکنی به ابوالقاسم وزیر دانشمند ایرانی (و. ۳۲۶ هـ. ق. - ف. ۳۸۵ هـ. ق. /... صاحب وزیری مدبّر و بخشنده و مبتکر و نویسنده‌ای بلیغ (در عربیت) بود. (معین، ۱۳۷۱، صص ۹۶۵ و ۹۶۶)

۷- حاتم بن عبدالله بن سعد طائی مکنی به ابوسفانه از قبیله‌ی طی، در دوره‌ی جاهلیت، مردی جوانمرد و بخشنده بود و عرب در سخا و کرم بدو مثل می‌زدند. (معین، ۱۳۷۱، ص ۴۴۸).

۸- معن بن زائده. فوت ۱۵۱ هـ. ق، از سرداران شجاع و سخاوتمند عرب، از سرداران بنی امیه بود و با آل علی و طرفداران بنی‌عباس جنگید و چون عباسیان روی کار آمدند پنهان شد. برای خدمتی که به منصور عباسی کرد و مورد عفو قرار گرفت و به حکومت سیستان رسید، و در آنجا یکی از خوارج او را کشت. تاریخ مرگ او را ۱۵۶ و ۱۵۸ هـ. ق نیز نوشته‌اند. (مصاحب، ۱۳۷۴، ج ۲، ص ۲۸۱۱)

۹- زر جعفری که در بعضی ابیات آمده، مسکوک طلا یا عیاری عالی بوده که شاید جعفر برمکی آن را خاص خویش و برای صله‌های گرانی که می‌داد، ضرب می‌کرده است. این مسکوک چنان شهرتی داشته که در ادب فارسی، واژه «جعفری» گاه به طور مطلق بر مسکوکات عالی اطلاق می‌گردیده است (مثلاً نک: فرخی، ۳۴۲) (موسوی بجنوردی (زیرنظر)، ج دوازدهم، ص ۱۴).

۱۰- برخی از اصول تفکر خیام که در رباعیات وی انعکاس یافته، عبارتند از: چون و چرا در کار خلقت، اعتقاد به جبر: ناپایداری جهان و زوال آدمی، اغتنام فرصت و عشرت‌جویی، اندیشه شک و بدبینی و ...

۱۱- معین‌الدین لقب دیگری بوده است برای ربیب‌الدین که وزیر اتابک ازبک بن محمد ایلدگز از اتابکان آذربایجان که از سنه ۶۰۷-۶۲۲ در آذربایجان و ازان سلطنت نموده است و سعدالدین وراوینی کتاب مرزبان نامه را به نام همین وزیر موشح نموده است. قوام‌الدین نیز برادر معین‌الدین است که از کبار آن دوران و از ممدوحان شاعر بوده است.

۱۲- در بهار عجم گفته: «خاک بر لب مالیدن: در محل انکار مستعمل است و مأخذش آنکه: امیری مطبخی [بی] نوکر گرفته بود؛ چون طعام برای آقا طبخ می‌کرد نیمی از آن کف می‌رفت و نیمی پیش میرزا می‌آورد، روزی میرزا پرسیدش که: پاره‌ای از آن خود خورده‌ای؟ او خاک بر لب مالید و انکار کرد. از آن باز مثل شد و این به دو معنی مستعمل است: یکی از مقام حاشا و انکار، و دیگر در محل اخفا و استتار امری...» (محدث، ۱۳۶۵، ص ۲۲۵)

کتاب‌نامه (فهرست منابع و مآخذ):

- ۱- آذر، لطفعلی بیگ، (۱۳۳۶) آتشکده آذر، ج ۳، چاپ سادات ناصری. تهران، امیرکبیر.
- ۲- البورینی، بدرالدین و (النابلسی عبدالغنی)، (۱۴۲۸.ه.ق)، شرح دیوان ابن الفارض، الطبعة الثانية، بیروت، دارالکتب العلمیة.
- ۳- التونجی، محمد، (۲۰۰۲م)، شرح دیوان البوصیری، الطبعة الاولى، دارالجیل.
- ۴- داد، سیما، (۱۳۸۰)، فرهنگ اصطلاحات ادبی، چ چهارم، تهران، مروارید.
- ۵- دعوبدار قمی، رکن‌الدین، (۱۳۶۵)، دیوان دعوبدار قمی، تصحیح علی محلات، چ اول، تهران، امیرکبیر.
- ۶- دهخدا، علی‌اکبر، (۱۳۷۰)، امثال و حکم، ج ۲، چ ۶، تهران، امیرکبیر.
- ۷- رازی، شمس قیس، (۱۳۷۳)، المعجم فی معاییر اشعار العجم، به کوشش سیروس شمیسا، چ اول، تهران، فردوس.
- ۸- رزمجو، حسین، (۱۳۸۲)، نقد و نظری بر شعر گذشته فارسی، چ دوم، چ اول، دانشگاه فردوسی مشهد.
- ۹- شفیعی کدکنی، محمدرضا، (۱۳۷۲)، صورخیال در شعر فارسی، چ ۸، تهران، آگاه.
- ۱۰- فتوحی رود معجینی، محمود (۱۳۸۶)، بلاغت تصویر، چ اول، سخن.
- ۱۱- فروزانفر، بدیع‌الزمان، (۱۳۷۰)، احادیث مثنوی، چ پنجم، امیرکبیر.
- ۱۲- وزین‌پور، نادر، (۱۳۷۴)، مدح داغ‌ننگ بر سیمای ادب فارسی، چ اول، تهران، معین.
- ۱۳- مصاحب، غلامحسین، (۱۳۷۴)، دایرة المعارف فارسی، چ دوّم، تهران، امیرکبیر.
- ۱۴- معین، محمد، (۱۳۷۱)، فرهنگ فارسی، چ هشتم، تهران، امیرکبیر.
- ۱۵- موسوی بجنوردی، کاظم (زیر نظر)، (۱۳۸۳)، دائرة المعارف بزرگ اسلامی، چ دوازدهم، چ اول، تهران، مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی.



پښتونستان ښار
پښتونستان ښار
پښتونستان ښار